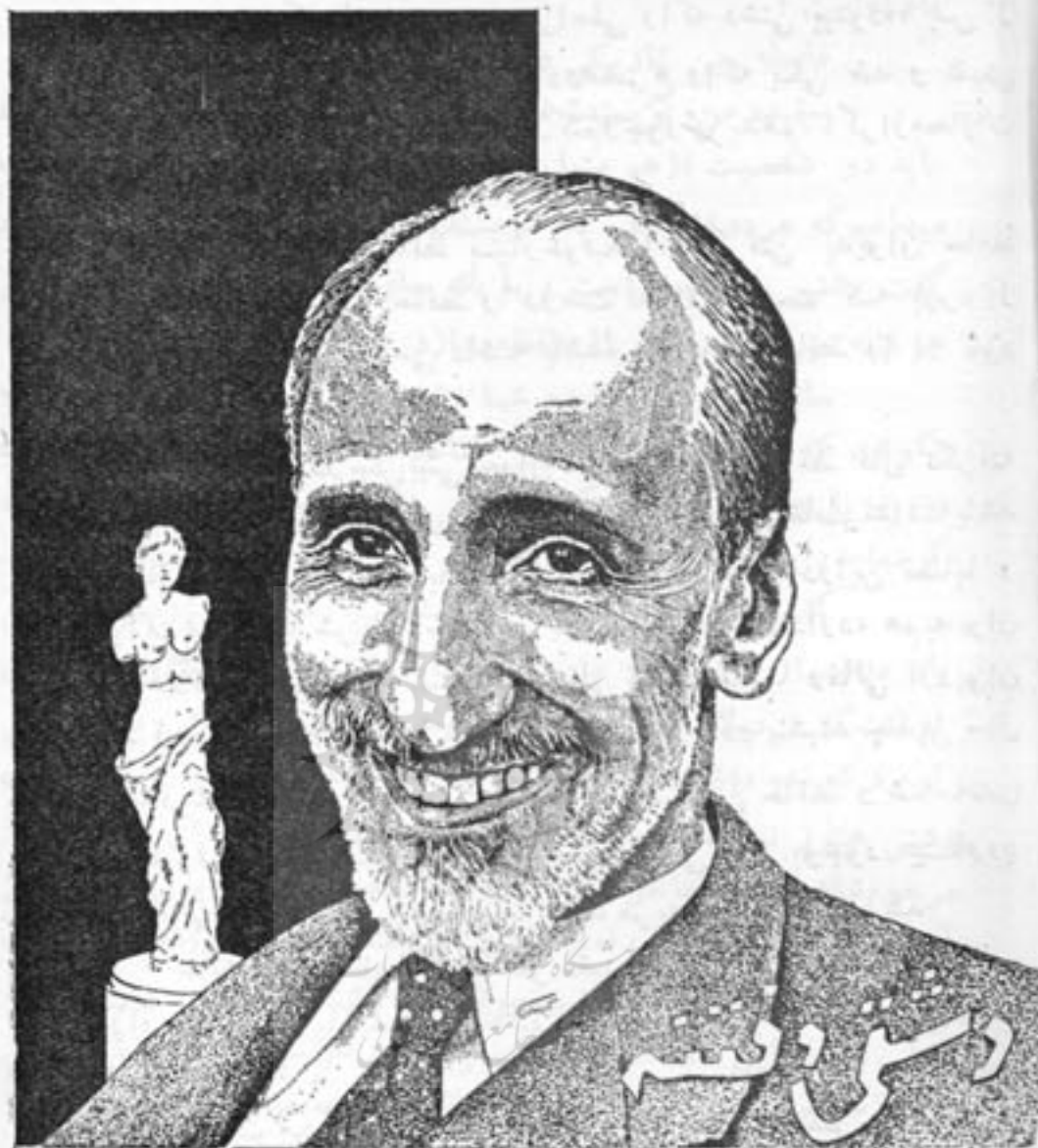


حافظ؛ در آئینه دشتی

یکی از دوستان دانشمند کتاب خوان من که تألیف (نقشی از حافظ) آقای دشتی نویسنده شهیر و محقق را خوانده بود در یک ملاقات خصوصی که خالی از جنبه ادبی هم نبود در ضمن صحبت رو به من کرد و گفت: آقای استخر خودمانی عرض کنم، چیزی را که بفکرم نمیرسید اینکه آقای دشتی که مرد سیاسی و دیپلمات شناخته شده، اینطور زیر زیر حافظیسم باشد، یک رجل سیاسی دماغ و دل را به یک رند لالابالی بسپارد، گذشته از رابطه با دیوان لسان الغیب شیرازی که از لوازم زندگانی روحی و ادبی هر فارسی زبان است در اثر مطالعه کتاب نقشی از حافظ دشتی اینطور فهمیدم که کار دشتی از این مرحله گذشته، مراحل را از اینراه طی کرده، از پای حافظ شناسی کامی فراتر نهاده، با حافظ سر و سری و راز و نیازی دارد، رندانه از نکات و دقائق و اشارات غزل های نشاط آور گذشته خود را بنهانه خانه عشرت رسانیده از بیمانه او جامی زده، سرخوش و شنگول شده، دست بقلم برده، نقش حافظ را با قلم سحر آمیز خود بسا دلکش ترین صورتی طراحی کرده.

گفتم شما دشتی را که مرد قلم و کتاب و مظهر ذوق و قریحه شناخته اید چطور تعجب دارید که دشتی با حافظ و دیوان حافظ سر و کار داشته باشد؟ معلوم میشود خصوصیت ذاتی دشتی را در زیبا پرستی و فریفتگی او را در مظاهر جمال که سرآمد صفات و مشخصات اوست خیر ندارید؟ آخر به بینید بین این دو فکر، فکر سیاسی و فکر حافظ تفاوت از زمین تا آسمان است، بینهما بون بعید.

این دو صفت یا بهتر بگوییم این دو موهبت در دو قطب مخالف قرار گرفته اند، به بینید بین دو موجودیکه یکی اصلا دل ندارد و همه دماغ است، آنهم چه دماغی، و آن موجودیکه سراپا دل است آنهم چه دلی، آشتی و صلح و هم آهنگی امکان پذیر است.



یکی در بامی بظاهر ملایم و آرام و فریبنده که در عمق آن هیچ خبری و خطری نیست و خدا داناست که در قعر آن چه طلاطم - های مغوف و چه جانورهای آدمخوار غوطه و روند که برای طعمه دهن باز کرده اند، دیگری اقیانوس موج برجوش و خروش که کپرها و درها و مرواریدها از قعر خود بیرون میدهد و بر سر ساحل نشینها نثار میکند.

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چکار، این خود حافظ است

کار ملک است آنکه تدبیر و تأمل بایش، اینهم شأن نماینده مجلس و سناتور و سفیر کبیر است. همین مراحل را که دشتی پیموده، پس از تعجب من تعجب نکنید، چه طور این دو مصرع را که یکی ضد و نقیض دیگری است، من در یک وجود جور کنم و وجودش بدهم، اگر از محالات نباشد در نهایت اشکال است.

دوست داشتن حافظ بسیار خوب، انس گرفتن بدیوان حافظ بسیار خوب، کیست که حافظ را دوست ندارد، کیست که بهره از ذوق و سلیقه و شعر شناسی داشته باشد، و دیوان حافظ را از خود دور کند؟

کیست که در پیش بینی احوال خود از دیوان حافظ فال نگرفته باشد و خاطراتی کرامت آمیز از لسان الغیبی حافظ در خاطر نداشته باشد یا از فال دیگران نشنیده باشد؟ آقای دشتی هم البته در این قضایا و پیش آمدها با همه شریک است، هم حافظ را دوست دارد، هم بدیوان حافظ علاقه مند است، چه بسا گاهی عالی داشته باشد و فالی از دیوان حافظ زده باشد، ولی اینها غیر از این است که آدم بنشیند چندین سال حوصله و پشتکار بخرج بدهد، در کار حافظ و شناختن حافظ و شناساندن حافظ صرف وقت کند و چنین نقش بدیعی را بوجود بیاورد آنهم با نهایت خلوص و ایمان مثل یک مرید سر سپرده بمرشد.

حالا شما درباره دشتی هر عقیده میخواهید داشته باشید، یا هر طور او را شناخته باشید، این تألیف و این مؤلف را من نمیتوانم با هم اخذ بدهم.

دوست من که گرم صحبت شده و بین دشتی و نقش حافظ نجست دچار تردید و شکفتی شده بود نمیخواست دم فرو بندد و منتظر جواب باشد، باز آخرین حرف خود را زد که آقای استخر:

در مکتب دیپلوماسی که ماکیاول استاد بزرگ آن مکتب است، جز خدعه و نیرنگ و تقلب و دروغ و نفاق و دروئی و خواب کردن و گول زدن حریف و دزدیدن کیف و چمدان و اسرار سیاسی او چیز دیگری یاد نمیدهد، این مکتب یا مکتبی که حافظ از آنجا دیپلم گرفته و بیرون آمده، همه وفا، و صفا، مهر، محبت، راستی درستی، جوانمردی، گذشت، رازبوشی و خلاصه آزادگی از هر چه زیر خرخ

کبود رنگ تعلق بخود گرفته ، ببینید که میانه این دو مکتب چقدر فاصله است ؟

فاصله بین تاریکی و روشنی، تفاوت بین یزدان و اهریمن بعقیده من نویسنده فتنه و نویسنده نقشی از حافظ نمیتواند باید دو شخصیت از هم متمایز و بلکه متغایر باشند، در صورتیکه همه میدانیم که هر دو اثر قلم یک نویسنده است، و اودشتی است. پس باید گفت دشتی یک اعجوبه است ، یا یک جادوگر سحاری است که از قلم او هم فتنه میبارد، هم نقشی از حافظ میسازد.

حالا میخواهم عقیده شما را در حل مشکل این بدانم. اولاً بگوئید که شما دشتی را بخوبی شناخته اید و با او آشنائی نزدیک دارید یا نه ؟ دیگر آیا کتاب نقشی از حافظ را درست مطالعه کرده اید، یا نه ؟

گفتم آقای دشتی را خوب میشناسم، آشنائی و دوستی ما اولین بار در شیراز و از مقاله دادن بروزنامه استخر آغاز میشود و همان اوقات که نزدیک بچهل سال است، سری پرشور، همتی بلند، قلمی گرم و گیرنده داشت، انتصاب نمایندگان فارس در جریان بود، آقای دشتی هنوز نرسیده خود را در روزنامه استخر کاندیدای وکالت کرد مرحوم شاهزاده فرمانفرما که حاکم خود مختار فارس بود، گفت: این آخوند کینه که هنوز از راه نرسیده عرقش خشک نشده میخواهد وکیل بشه .
غرضم از اشاره باین موضوع سابقه آشنائی و نشان دادن روحیه دشتی است، این درست است که دشتی بمرد سیاسی معروف شده، ولی پیش از سیاسی بودن نویسنده بوده، یک نویسنده صاحب دل، یک نویسنده فاضل درس خوانده با مایه، در جریان زندگانی و افتادن در اجتماع و استمداد دماغ سیاسی شده.

بنا بر این اولاً با لذات نویسنده و آزاد میخواه است، ثانیاً و بالفرض سیاسی، تربیت های اولیه خانوادگی آقای دشتی در محیط دیانت و تقوا بوده، آخوند درس خوانده و فهمیده که مواهب و آفری از قریحه و ذوق داشته باشد، روشنفکر و آزاده از آب درمیآید، قید و بندهای موروثی از دوران جهالت و استبداد را پاره میکند و دشتی میشود .

دشتی از آنهایی است که اگر زندگانی او تصادف با انقلاب

و حکومت قانون و عصر دمکراسی نمی‌کرد و زبان و فکر و قلمش در قید و بند سانسور بود، شاید بایستی مادام هم در زندان بسر برد؛ یا دیوجانس وار، در خمی زندگی کند و سایه اسکندرها را از سر خود برای استفاده از نور آفتاب دور نماید.

اما اینکه پرسیدید کتاب نقشی از حافظ را دیده‌ام یا نه؛ بلی این کتاب تازه بدستم رسیده بود که سفری عراق و شام و بیروت شدم و همراه داشتم. مسافرت ۳۸ روزه من از این کتاب آغاز شد و بخت‌آمیز ایام مسافرت پایان یافت، کتاب نقشی از حافظ یک آئینه دورواست که بیک رو حافظ را چنانچه بود نشان میدهد و بیک رو خود دشتی را چنانچه هست.

از مطالعه دقیق تمام قسمت‌های کتاب نه تنها حافظ را میشناسید خیام و سعدی، مولانا جلال‌الدین بلخی را هم میشناسید و بافکار آنها از دریچه چشم حافظ آشنا میشوید.

در قسمت‌های ممتاز این کتاب، حافظ بصورت انسان کامل، حافظ در قیافه مسیح، حافظ رنج میبرد. تمام تذکره نویسها و کسانی که در تاریخ ادبیات تألیفی دارند، حافظ را از دیگر اساتید شعر ممتاز و مشخص دانسته، او را شاعر آسمانی و گوینده ملکوتی دانسته‌اند. بگوینده قطعه معروف: در شعر سه کس پیمبرانند. فردوسی و انوری و سعدی گفتند در حافظ چه میگوئی، گفت او خداست شاعر است؛ ولی دلیلی برای این مدعا نیاورده.

رتال جامع علوم انسانی

من هر دو جلد کتاب تاریخ مرحوم دکتر قاسم غنی را در شرح حال حافظ و معاصرین حافظ دیده‌ام. کتاب شادروان بامداد را (حافظ شناسی) خوانده‌ام و تا کتاب آقای دشتی منتشر نشده بود کتاب حافظ شناسی را در سبک و رویه عرفانی که مرحوم بامداد خودش اهل کار بود در فن حافظ شناسی بهترین مأخذ میدانستم، ولی هیچکدام این دقت و موشکافی و ریزه کاری را که آقای دشتی در روح و فکر حافظ وارد شده و بکار برده نکرده‌اند یا نتوانسته‌اند. آقای دشتی در پاره‌هایی از غزلیات بلند و شاهکارهای اختصاصی حافظ تا جایی رفته و رشته سخن را تا جایی برده که شاید خود حافظ هم چنین توجیهاتی در اشعار خود در نظر نداشته.

دیگران هم حافظ را شاعر آسمانی و نغمه سرای ملکوتی گفتند. ولی احدی حافظ را بساستدلال اشعار خودش، آسایش دو کیتی تفسیر این دو حرف است، با دوستان مروت با دشمنان مدارا ساقی بجام عدل بده باده تا کدا - غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند. بیادشاهی عالم فرو نیارد سر - اگر زسرقناعت خیر شود درویش - و اشعار از این دست و باین مضامین حافظ را در قیافه مسیح نشان نداده اند این ابتکار بدیع از نیروی قریحه سرشار خود دشتی است، حافظ را دیگران عارف سالک، یاسالک وصل تعریف کرده اند؛ ولی با برهان یکدسته از نغمات الهامی او، زاهد و عجب و نماز و من مستی و نیاز - تا تورا خود زمیان با که عنایت باشد، بهوش باش که هنگام باد استغنا - هزار خرمن طاعت به نیم چون نخرند، ریا حلال شمارند و جام باده حرام زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش - حافظ امی خور و رندی کن و خوش باش ولی - دام تزویر منه چون دگران قرآن را - و از این گونه اشعار او، حافظ را بصورت انسان کامل تصویر نکرده اند و این چیره دستی دشتی است که برده انسان عادی را از چهره دلاری حافظ برداشته و بصورت انسان کامل او را نشان داده.

حافظ رنج میبرد، این یکی از فرازهای بسیار عالی و ممتاز کتاب نقشی از حافظ دشتی است، حافظ از چه رنج میبرده از همان دردهای اجتماعی که دشتی و هر آدم صاحب دل آزاده رنج میبرد، معرفت نیست در این قوم خدایا مددی، تا برم گوهر خود را بخریدار دگر - دفتر دانش ما جمله بشوئید بمی - که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود - از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت. عجب که بوی گلی ماندورنگ یاسمنی .

بی يك جرعه که آزارش در بی نیست - زحمتی میکشم از مردم نادان که می پرس، در میخانه بیستند خدایا میسند - که در خانه تزویر و ریا بکشایند .

اگر از بهر دل زاهد خود بین بستند - دل قوی دار که از بهر خدا بکشایند .

حافظ از چه رنج میبرده - از عوامل فساد و سیاه کاری که سر تا سر محیط زندگانی حافظ را احاطه کرده بوده، از شیاع دروغ و خدعه

و تقلب و ریاکاری و زهد فروشی ، از همدستی و همکاری دستگاه روحانیت با دربار حکومت ، از گریه نماز گزار عماد فقید و عقیده امیر مبارزالدین بگریه عابد و کرامت صاحب گریه ، از چسباق تکفیریکه مثل تیغه کیوتین بر سر آزادی فکر و استقلال روح سایه انداخته بود . از پامال شدن آزادی ، درستی ، ایمان ، حریت ضمیر ، فضل و هنر علم و اخلاق و سر بلندی و استقلال و استغناء زیر پای اعمال فساد و عوامل جهل و ضلالت .

آقای دشتی که در یک دوره سی و چهار ساله از عمر خود پاداش حریت ضمیر و مناعت طبع و روحی قهار و سرکش دچار همان آلام و مصائب بوده ورنجها کشیده ، رنج بردن حافظ مایه و بهسانه کرده و عنان قلم را در این صحنه رها نموده بر عوامل فساد و دردهای اجتماعی و مسببین آن ناخست و تاز کرده و دق دلی در آورده .

خلاصه چون اختیار طبع و انتشار این مقاله بدست من نیست و چه بسا اطاله سخن بیش از این مانع مجال را بسایر مطالب تنگ کند سخن را کوتاه میکنم و گرنه در مدیحهش دادم معنی دادمی غیر این منطق بسی بگشادمی .

کتاب نقشی از حافظ دشتی را بدست بیاورید بخوانید بدقت مطالعه کنید ابوابی از دانش و بینش و مسلکهای ادبی و عرفانی بر روی شما باز میشود . بچند تن از شخصیت های بزرگ عالم هرفان و تصوف و حکمت های نظری دمساز و آشنا خواهید شد . حافظ را آنطوریکه هست و دشتی را آنطوریکه شایسته است خواهید شناخت .

« بوی جوی مولیان »

از : رودکی

یاد یار مهربان آید همی
 زیر پا چون پرنیان آید همی
 خنک ما را تا میان آید همی
 میر نزدت میهمان آید همی
 ماه سوی آسمان آید همی
 سرو سوی بوستان آید همی

بوی جوی مولیان آید همی
 ریگ آموی و درشتیهای او
 آب جیحون از نشاط روی دوست
 ای بخارا شاد باش و دبرزی
 میر ماهست و بخارا آسمان
 میر سرو است و بخارا بوستان